

نکند از خوف دادن زکوة و چون بیکدیگر آمیخته شده باشند بسوئیت باز بیند و حساب کند و بصدقه کوسفند یا گاوای که خداوند عوار و عیب بود یا پیر بود بندهد و نرسد صدقه گیرنده را که چهارپایی که نتاج آن نزدیک بود فرا گیرد و پیرورده و نه آنچه راعی شیر آن خورد و نه فعل از کوسفند و همچنین اختیار کردن گریده و قیمتی نکند الا مگر که خداوند مال بدان راضی بود و قاعده در زکوة ستدن کوسفند آنچه است که اولاً کوسفندان را فراهم آورد و بیکجا جمع کند و بعد از آن دو بهره گرداند و صاحبش اختیار دهد تا هر کدام که خواهد فرا گیرد بعد از آن عامل آنچه واجب باشد در فرایض آن بجای آورد و کوسفندان از آن قطعه دیگر بگیرد و نشاید که از اصحاب ماشیه و چهارپایان ارباب صدقه در موضعی جمع کند از برای فرا گرفتن زکوة ایشان و حال باشد که بسبب آنموضع بدیشان مضرت رسد و از هر کس که صدقه کوسفندان بستاند برات بر آنچه ستده باشد جهت وی یعنی صاحب صدقه بنام او و نام پدر او و حلیه و نشان او بنویسد و آنچه از فرایض جمع شده باشد بمن ترید بفروشد و در فروختن آن احتیاط تمام بجای آورد و غبطت و مصلحت مسلمانان و مستحقان زکوة در آن بجای آورد و هیچکس را بر خرید آن اکراه ننماید و جبر نکند و همچنین **صولی** یاد کرده است که زکوة در آنچه ما یاد کردیم واجب نشود مادام تا سائمه نباشد و مراد بسائمه آنست که در گیاه زاری که همه مسلمانان در آن یکسان بوند چریده باشند چه اگر ایشانرا از خاصه مال خود علف داده باشند زکوة در آن واجب نبود هر چند که بنصاب برسند و اهل حجاز گویند در اسب و بنده و دواب وحشی زکوة نیست بغیر از زکوة فطر و آن نیز آزادگانرا می باید و یا قوت و مرجان و جامه و همه عروض از اقمشه و امتعه نیست الا زکوة تجارت که در آن ربع عشری واجبست چنانچه بهر بیست دینار نیم دینار بیاید دادن و بهر بیست درهم پنجاه درهم در حلی و حلال خلاف کرده اند چون از زر و نقره بود و از جواهر هیچ چیز نمی باید دادن مگر از برای تجارت خریدار باشند چه در هر مالی که آن از برای تجارت بود از مثل جواهر و متاع و قماش و بنده و اسب ربع عشر قیمت آن در آن واجب و لازم شود بدهند و در اسب خلاف کرده اند و همچنین در بندگان که کافر باشند و از برای تجارت بود و از بندگان مسلمانی زکوة فطر بیاید

دادن و چون کافر بوند و از برای تجارت دارند در آن خلافت و روایت کرده اند از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که او فرمود **وَلَيْسَ فِي الْجِبْهَةِ وَلَا فِي النَّخَةِ وَلَا فِي الْكَسْبَةِ** یعنی در جبهه و نخه و کسبه زکوة واجب نیست و مراد از جبهه اسپانندونخه استران و کسبه دراز گوشان و الله اعلم بالصواب .

نسخه برات مال صدقات چون بستانند ،

بسم الله الرحمن الرحيم : این کتابیست از فلان بن فلان عامل امیر المؤمنین بر اعمال خراج و ضیعتها بقم لسنة کذا بدرستی که من زکوة کوسفندان تو ببلده قم فریضة یکساله بستدم و قبض کردم هر کس از عمال و اعوان که بر تو رسد باید که متعرض تو نشوند الا بوجه صواب و سبیل خیر انشاء الله و کتب فی المحرم سنة کذا نقش انگشتری که برات بد آن مهر کرده اند ، بسم الله بر که من الله لعبد الله فلان عامل امیر المؤمنین علی الصدقات بقم لسنة کذا .

ذکر سال فرایضهای صدقات از شتر و گاو و گوسفند ،

از روایت **صولی** و غیر آن ، شتر : بچه ناقه در آنساعت که بر زمین آید پیش از آنکه بدانند که نراست یا ماده آنرا سلیل و خوار گویند پس اگر نر بود سقب گویند و اگر ماده بود حایل و همچنین خوار گویند تا آنگاه که او را از مادر جدا کنند پس آنرا فصیل گویند و چون بدان وقت نرسد که چیزی برو توان نهادن و آن گاهی بود که در سال دوم درآمد باشد آنرا ابن مخاض گویند و چون ماده باشد بنت مخاض گویند تا آنگاه که سال سیم برو در آید پس ابن لبون و جذعه و چون سال پنجم تمام شود و ششم در آید ثنی و ثنیه گویند و در سال هفتم رباعی و رباعیه و در سال ششم سدیس و سدس مذکر و مؤنث یکسان باشد در آن و در مجموع این حالات که یاد کردیم بکر گویند و ماده را قلو و چون سال نهم در آید بازل و بازله گویند و چون بدین مرتبه رسید نر را جمل میگویند و ماده را ناقه و بعد از آن گویند مخلف عام و مخلف عامین و چون بزرگ شود و دندان ناب او بزرگ شود نر را عود خوانند و ماده را عوده و آن در وقت چهارده سالگی بود و در حالت بزرگی نیز آنرا بچندین نام میخوانند و ما ذکر آن

نمیکنیم و بر آن اختصار مینماییم؛ گاو: بچهٔ گاو چون از مادر بزمین آید عجل پس تبع تا آنکاه که هشت ماهه شود پس آنرا جذع گویند تا آنکاه که یکساله گردد و چون در سال دوم درآید نر را ثنی گویند و ماده را ثنیه و در سال سیم رباعی و رباعیه و در سال چهارم سدیس و سدس نر و ماده در آن یکسان باشند و در سال پنجم صالح و صالحه و نیز آنرا در سال دوم جذع گویند و در سیم ثنی و در چهارم رباع و در پنجم سدیس و در ششم صالح گویند؛ کوسفند: بچهٔ کوسفند چون از مادر بز زمین افتد اگر از پیش باشد و اگر نر باشد و اگر ماده آنرا سخله و بهمه گویند و چون چهار ماهه باشد و آنرا از مادر جدا گردانند پس چون که از بز متولد شده باشد نر را جفر گویند و ماده را جفره و چون قویتر گردد عریض گویند پس عتود و در مجموع این حالات نر را جدی گویند و ماده را عناق و چون از پیش بود جمل و خروف گویند و ماده را رخل و خروقه و در سال دوم جذع و جذعه گویند، اصمعی: میگوید چون هشت ماه برو بگذرد یا نه ماه یا مانند آن آنرا جذع گویند و در سال سیم ثنی و ثنیه و در چهارم رباعی و رباعیه و در پنجم سدس و در ششم صالح و صالح و صالحه و سالغه و سالغه و نیز گویند چون بجذع رسد نر را تیس گویند و ماده را عنز، اسب: بچهٔ اسب چون از مادر بزاید و بز زمین آید نر را مهر گویند و ماده را مهره و خروف نیز گویند و چون از مادر جدا کنند فصل گویند بعد از آن فلق و فلو گویند و چون یکساله گردد حولی گویند و چون دو ساله شود جذع گویند و چون هر دو دندان پیشین او بیفتد و بجای آن دیگر برآیند و آن در سال سیم بود و آنرا ثنی گویند و در سال چهارم رباع بود و این گاهی بود که دندان رباعی او بیفتد و بجای آن دیگر برآیند و چون دندان سداسه او بیفتد و بجای آن دیگر برآیند گویند قارح عام و قارح عامین تا هشت سال پس آنرا مذگی گویند و الجمع مذاکی والله اعلم.

فصل پنجم

از باب دوم در ذکر آنچه گفته اند در امر خراج بروزگار عجم و در اسلام، این مبحث هر چند که در آن ذکر شهر قم نمیرود فاما من آنرا در این موضع ایراد میکنم

و بیان مینمایم زیرا که در خواندن و شناختن و دانستن آن فایده است و این اخبار در این فصل که من ذکر آن میکنم از آنجمله است **که** من در اول این کتاب شرط کرده ام که این کتاب را باخبار و روایات و حکایت که بشهر قم تعلق دارند بیاریم و تزیین کنیم و آرایش دهم چنانچ از اهل معرفت و دانش باسباب خراج یاد کرده اند که **ملوك عجم** بر غلات مزرعتها و ضیعتها حصه و نصیبی معلوم معین مثل نصف و ثلث و خمس تا بعشر بحسب مقاسمت نهاده اند و ستده بقدر قرب دیهها و مواضع بشهرها و آب و بعدان و بحسب زیادتی نشو و نما و ارتفاع و ربیع و محصول هر موضعی روزی از روزها **قباد** بطلب صیدی بر پشته بود اتفاقاً تنها از طرفی برفت نظر او بر بستانی پر از میوه آمد زنی را دید که در آن بستان میوه نان می پخت و کودکی نزد او ایستاده بود و زمان بزمان میخواست که دست بدان میوه کشد و ازان فرا گیرد و آن زن از آن منع میکرد و باز میزد پس **كودك** میگریست پس زن با سر تنور گردید چون دیگر بار **پسرك** قصد چیدن میوه میکرد زن دیگر تنور را میکذاشت و پسر را از آن منع میکرد چون **قباد** آنحال را بدید از آن زن پرسید که چرا تو این **كودك** را از چیدن میوه منع میکنی زن گفت این میوه میان ما و **ملك** مشترکست و صاحب و عامل آن اینجا حاضر نیست پس حلال نبود **كودكان** ما را درین میوه تصرف کردن مادام تا قسمت کرده نشود **قباد** چون چنان دید رحم کرد و آب در چشم آورد چون بموضع و مجلس باز آمدخواست که بفرماید که تا مقاسمت بر اندازند و خراج بجای آن وضع کنند پس وفات یافت و اتفاق نیفتاد و بعد از آن **كسری انوشروان** **ملك** شد و خراج را چنانچ پدرش فکر و قصد کرده بود و ضیعتها و مزارع و باغات و بساتین و کروم در ساقهای هر شهری و مملکتی وضع کرد و بنا نهاد و معین گردانید و جزیه بر سر نهاد الا از چند کس که ایشان را از جزیه معاف و مسلم داشت اول اهل بیوتات دوم طایفه زنان سیم کتاب و اهل علم از طلبه و حفاظ و غیر آن چهارم جمعی که برسم خدمتکاری پیش دیگران باشند و خدمت ایشان کنند پنجم هر آنک سال او به بیست نرسیده باشد یا از پنجاه گذشته باشد ششم از طایفه درویشان از عجزه و مسا کین هفتم جمعی که بسبب علت و مرض از جای برتوانند خاست و آنچنان کسیرا زمینی میگویند و مانند آن از کور و شل و مفلوج و غیر آن و **كسری انوشروان** بفرمود تا بسه دفعه بستانند و در سرابی که آن را سمره گفتندی

جمع کنند و مراد بسه مژده سه نجم و دفعاتست و بعضی دیگر گویند که آن سرای را سرای شماره میگفتند ما خود از شمار از سخن اهل عجم که آن حساب و شمار است و **همدانی** در کتاب خود از **مدائنی** حکایت میکند که او گفت که اول کسی که زمین مساحت کرد و به بیمود و دواوین نهاد و حدود و خراج بدید کرد **قباد** بود و بحلوان دیوان خراج ساخت و آنرا دیوان عدل نام نهادند و مجموع مال ازهر وجهی و رسمی که در مملکت فرس جمع کردند ده باره صد هزار هزار درهم بوده است و ملک چون یکنیمه از مال جبايت بستدی یکنیمه از برای مردم بگذاشتی مردم از فراخ دستی وسعت حال و خوشدل بودندی و چون بیشتری از یکنیمه بستدی مردم بقدر آن در زحمت بودندی و بدیشان زیان رسیدی پس **قباد** از سواد صد و پنجاه هزار هزار مثقال جمع کرد و از عراق از برای **انوشروان** ششصد هزار حاصل گردانید و از برای کسری **ابرویز** خراج هجده مملکت او چهار صد هزار هزار و بیست هزار بر سید و در بیوت اموال نهصد هزار هزار در حرز نهادند و صد هزار هزار در دستهای جمهور مردم بگذاشتند پس مردم هلاک شدند و خراب گشتند تا غایت که کنیز کی را بدرهمی میفر و ختند و **عبدالرحمن بن سلیمان** حکایت کرد که مال ابن اقلیم هزار هزار درهم بوده است که در دست رعیت کم شده در دست سلطان زیادت شده و هر انچه در دست سلطان کم شده در دست رعیت زیادت شده و این مال با استخراج گنجها و معدنها و حواصل دریاها بوده و مجموع هزار هزار درهم بوده و چنین گویند که اول کسی که بر زمین عشر نهاد کیقباد بود، راوی گوید که ملوک فرس سواد را دوازده رستاق شمرده بودند و شصت طسوج حساب کرده و طول زمین سواد از علس است که آن شهری است بر طریق و جاده ستر من رای تا عبادان و صد و بیست و پنج فرسخ و عرض آن از سر رشته حلوان تا بعدیب هشتاد فرسخ چنانچه طول او در عرض ضرب کنند ده هزار فرسخ بوده و هر فرسخ بذراع مرسله دوازده هزار گز باشد و بذراع هاشمیه نه هزار گز و هر فرسخی صد و پنجاه اشل است و هر هزار فرسخ بیست و دو هزار و پانصد جریب زمین است چنانچه هزار فرسخ دو بیست و بیست و پنج هزار جریب بود و بسبب اجام و اکام و زمینهای شوره و جویها و مواضع شهرها و دیههای مسکونه و میان کوچها دودانگ

ببنداختند چنانچ صد و پنجاه هزار جریب زمین بماند بعد از آن یکنیمه از آنخراب و نا معمور قیاس کردند و یکنیمه آبادان که مشتمل بود بر کروم و باغات و بساطین و نخلستان و درختستان و عمارات دایمه چنانچ بهر جریبی برسبیل تخمین و تقریب دو درهم از خراج واقع شده باشد و این کمتر از عشر است و این بجز از خراج اهل ذمت و صدقات و زکوة است چه این هر دو خارج وظیفه خراج اند ، دیگر گفته اند که سواد از نزدیک قادسیه است تا اول حدجبل و تا بحلوان نیست و طول آن که بمساحت در آمده است و پیموده شده از نزدیک نخوم موصل است و همچنان کشیده می آمد از طرف آب تا بکنار دریا تا آنگاه که بیلاد عبادان برسد از جانب شرقی دجله و عرض آن از دامن کوه از زمین حلوان تا زمین عذیب ، راوی گوید که سواد دو اند یکی سواد کوفه و آن سکر است تا راب و حلوان است تا قادسیه و دوم سواد بصره و آن اهواز است و دست میسان^۱ و فارس و راوی گوید که بابل دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده است و آنرا اسکندر خراب کرده و هم چنین گویند که چون عمر خطاب امر کرد بمساحت و پیمودن مساحت سواد جریبههای آن سی و شش هزار هزار درهم بودند و بهر جریبی از گندم چهار درهم بنهاد و از جو دو درهم و از نخلستان هشت درهم و از انگورستان و رطاب شش درهم و بر ششصد هزار آدمی از اهل ذمت جزیه بنهاد و **سبعی** گوید که **عثمان بن حنیف** از برای عمر خطاب سواد را مساحت کرد و به پیمودن سی و شش هزار جریب بود و بهر جریب یکدرهم و يك قفیز وضع کرد و تعیین نمود و **سبعی** گوید که سبب وضع کردن عمر خراج را بر زمینها آن بود که مذهب خراج بعینه همچو مذهب اجارت و کرایتست کویا که هر يك جریب بیكسال بیكدرهم و يك قفیز بکرایه و اجاره داده است و از آنجمله نخلستان و درختستان بیرون کرد تا آنگاه که خرما و میوه برسید بعد از آن خراج بر آن بنهاد چه هر گاه که نرسیده باشد خراج بر آن وضع کردن بیرون از عدالت است و از این جهتست که میوه پیش از ظاهر شدن صلاح آن نشاید فروختن هر چند که میفروشند و بعضی دیگر روایت کرده اند که **عثمان بن حنیف** چون سواد را مساحت کرد و به پیمودن بهر جریبی از

۱- خ ، ل ، دست میان که گویا دشت میان یعنی میان دشت باشد ،

انگورستان ده درم وضع کرد و تعیین نمود و بر هر جریبی از نخلستان پنجدرهم و بر هر جریبی از قصب شش درهم و روایتی دیگر آنست که او بر هر جریبی آبادان و خراب یکدرهم و یک قفیز تعیین کرد و بر هر جریبی بجز از مؤنت و اخراجات و بر جریب رطبه پنجدرهم و پنج قفیز و بر جریب درخت ده درهم و ده قفیز و درین روایت نخلستان ذکر نکرده اند و در حدیثی دیگر آمده است که او درخت خرما را مساحت نکرد جهت معاونت و تقویت رعیت بگذاشت و بر جریب انگورستان ده درهم معین گردانید و بر جریب رطبه شش درهم و بر جریب کنگجد پنجدرهم و بر جریب خضریات از تره و پیاز و سیر و غیر آن سه درهم و بر جریب پنبه پنجدرهم و بر زمین خراب نا معمور هیچ تعیین نکرد هر چند که آب بدان میرسید و وظیفه خراج سواد بمساحت و دستور او بمبلغ صد هزار هزار برسید و بروایتی دیگر صد هزار هزار و بیست و هشت هزار هزار درهم و در روزگار عثمان صد هزار هزار حاصل شده است و در روزگار معاویه با پنجاه هزار هزار درهم آمده و از هدیه نوروز و مهر جان مثل آن حاصل شده و در روزگار ابن زبیر با شصت هزار هزار آمده و از هدایا بیست هزار هزار درهم جمع کردند و در ایام عبید الله زیاد زیاده بر آن صد هزار هزار و بیست هزار هزار جمع کردند و از آن جمله شصت هزار هزار درهم بعطیه و بخشش بمقاتله و اهل حرب میدادند و حجاج یوسف لعنه الله چهل هزار هزار درهم جمع کرد و بعد از آن با بیست و پنج هزار هزار آمد و بروایتی دیگر بیست و هشت هزار هزار درهم و دو هزار هزار در رعیت بگذاشت و کشتن گاو حرام کرد تا گاو بسیار شود تا بسبب آن کار حرث و کشت بنظام گردد و در روزگار عمر بن عبد العزیز بعد از اسقاط و طرح هدایای نوروز و غیر آن بشصت هزار هزار درهم برسید و بروایتی دیگر بصد و بیست و چهار هزار هزار و در روزگار عمر بن هبیره بجز از طعام لشکر و مأکول کارکنان و اصناف از عمده لشکر بصد هزار هزار درهم برسید و من شکایت نامه دیدم و خواندم که یکی از اربابان نهاوند از دست امیر نهاوند سهلان بن فرسان الدیلمی بکتاب و نویسندگان رکن الدوله رحمه الله فرستاده بود و در آن یاد کرده پس من درین موضع از مظلومه و شکایت نامه از خلاصه معانی او بوجه اختصار بعضی یاد کردم

چه اختصار در سیاق و نظم اولی است از اطناب و اکتاف و تکرار سخن و الفاظ بمعنی واحد در مواضع احتجاج و شرح و برهان بر آن آوردن اولیست از ابجاز و اختصار چنین نوشته بودند و یاد کرده که اول کسی که او را بشهنشاه نام کردند **اردشیر بن بابک** بود و او اول کسیست که خراج بدید کرد و سنت گردانید عجم آنرا مستعظم و مستکره شمردند و گفتند آنچه باقی خواهد ماند برانچ فانی خواهد شد وظیفه میگردانی و تعیین مینمایید یعنی خراج را بر بدنهای فانیه وضع میکنی زیرا که مقاسمت عدل تر است و اولیتر از خراج که بوجه عدل بود آنست که بعد از وضع مؤن و اخراجات و نفقات و تفکر نمودن در اسعار و نرخها و امن و خوف و قیمت کردن و فرو آوردن بهر وقت و زمانی بر قدر ارتفاع خراج را وضع کنند و معین گردانند و **ابوهریره** در باب امر خراج از رسول صلعم روایت کند که او فرمود که من از عراق و اهل آن در همش و قفیزش منع کردم و از شام دینارش و مدش وضع کردم و بترك آن بگفتم و از مصر دینارش و اردبش و مراد باردب ظرفیست که بدان در مصر کیل کنند و اول موضعی که **عمر بن الخطاب** مساحت کرد و به پیمود کوفه بود چنانچ ذکر آن گذشت و **عمار بن یاسر** را بکوفه فرستاد و امر صلوة و عبادات بدو مفوض کرد و **عبدالله عثمان** را قاضی گردانید و **عثمان بن حنیف** را بر مساحت عامل گردانید و از برای ایشان هر دو هر روزی يك كوسفند فرض و تعیین کرد بکنیمه جهت **عمار** و دانگی نیم جهت **عبدالله** و دانگی نیم از برای **عثمان** و گفت که من دیه را ندیدم که از آن هر يك روز يك كوسفند باخراجات بستانند الا که هر چند زود تر خراب شود و اینقدر از اخراجات مستعظم و بزرگ داشت و گواه و دلیل بر آنک بزمین سواد ازو رسم شده قول زهیر است:

شهر
فَتَعَلَّلَ لَكُمْ مَالًا تَغْلُّ لِأَهْلِهَا قُرِّيَ بِالْعِرَاقِ مِنْ قَفِيرٍ وَدِرْهَمٍ

و امیر المؤمنین **علی بن ابیطالب** علیه السلام مردی را بر عکبر عامل گردانید و در وقت فرستادن او را بر ظاهر بحضور مردم سخن درشت گفت با او و به پنهانی با وی گفت میباید که در ستن خراج از اهل این موضع دراز گوش و گدا و فروشی و نه جامه تابستانی و زمستانی و این وصایت بدو جهت رأفت مسلمانان و نظر مرحمت در باره

ایشان فرمود و مثل اینک یاد کردیم **عمر بن عبد العزیز** وصیت کرده است **بعبد الرحمن** بن **عبد الحمید** بوقتی که او را بعراقین روانه میکردانید و راوی گوید که چون **عبید الله** بن **سلیمان** بن **وهب** که وزیر بود و مشرف برسید در خراج نظر کرد و طسق و رسومها و صرفها و تقویمات باسر گرفت بحسب آنچه روزگار و وقت اقتضا میکرد و حکم نکرد که ابدأ در جمیع اوقات و ازمنه بر آن دستور باشد و بشهر های جبل عقد دستورات بست و قانون نهاد بر آنچه زمان اقتضای آن می نمود در تقویم و تقدیر بسبب زیادتی نرخها و کمی آن و روابی غلات و کسادی آن و بناحیت ری فرود آمد رئیسان و کدخدایان ری هر آنچه میان او و میان ایشان مقرر شد اتفاق کردند و متابعت نمودند تا آنگاه که ذکر صرف درهم بنسبت با دنایر در میان آمد و دستارچه که با خود داشت بکدینار در درگوشه آن بسته بود آن دینار برگرفت و ببازار فرستاد تا بقیمت آن درهم بستند و ایشانرا بر آن قرار داد و او را بدان مدح کردند و **علی بن محمد بن الفرات** که او را بعراق قاضی الکتاب نام نهاده بودند چون او را وزیر ساختند هر آنچه **عبید الله** بن **سلیمان** ساخته بود خلاف آن کردند و آنچه نقص آن بود واجب بود نقص کرد و باز شکافت و ورسوم و ستمن باسر گرفت بحسب اقتضای زمان و همچنین **علی بن عیسی** را چون وزیر گردانیدند مخالفت **عبید الله** بن **سلیمان** و **ابی الفرات** کرد و تقریرات و دستورات بحسب زمان و وقت باسر گرفت چه سنن خراج و دستورات آن همچون فرایض شرعیّه نیستند تا بقیامت پیروی آن کنند و از آن بنگردانند بلکه حق حکم قوانین خراج و حق دستورات آن آنچنانست که در هر روزگار بقدر زیادتی و نقصان ربع و ارتفاع بازبینند و اگر نقصان باید کردن نقصان کنند و اگر زیاده باید کردن زیاده کنند بحسب اقتضای زمان و وقت بسبب تسعیر و تقویم و رواج و کساد چه صدقه غنم و ابل و گاو که وظیفه آنست که در آن چنانچ رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرض و واجب کرده است تجاوز نکنند و از هر نوع آنچه واجبست شود بعینه آن بستانند مع هذا از آن تجاوز می کنند و بمی گردانند و بعوض آن درهم و دینار بمی ستانند چون صلاح وقت اقتضای روزگار در آن می بینند، **ابوالحسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن ابی البغل** چون بیلا دجبل آمد تا دستور بندد و قوانین نهاد نامه نوشت **بعلی بن عیسی** در روزگار وزارت **حامد**

ابن عباس که **عبیدالله بن سلیمان** او را در سنهٔ اربع و ثمانین و مائتین^۱ بجبل فرستاده است و او را فرموده است که ابتدا باصفهان کند و دستوری که **یحیی بن هرثمه** در سنهٔ ستین و مائتین^۲ بسته است باطل گرداند و دستوری دیگر ظاهر و روشن بحسب اقتضای زمان و حال و وقت مجدد و نو گرداند و میان او و میان اهل اصفهان مناظرات بسیار رفت و اهل اصفهان از کرانی ضرائب و ضایع اموال خراج چون مساحت کردند و به یدموندند نظلم نمودند و شکایت کردند از دور امر خراج و با سر گرفتن آن و تضعیف و زیادتی در آن و عاجز شدن ایشان از قیام بدانچ بر ایشان لازم و واجب شده از وظیفهٔ خراج با وجود اجتماع و اتفاق مردم بر پاکیزگی و زیادتی و نشو و نمو زمینهای اصفهان و بر آنک اراضی اصفهان بر اراضی سواد بصره و عراق که مثل هدیشان میزنند در نشو و نمو و وفور ربیع و کثرت ارتفاع و قوت اسعار راجح و فایق و زیاده و افزونند، چون نامه **بعلی بن عیسی** رسید او را از این شغل عفو کرد و این امر و شغل با خود گرفت و بر آن تدبیر کرد و چنانچ روزگار اقتضای آن میگردمقرر گردانید و دستور بست و چون **علی بن عیسی** گفته باشد با وجود آنک روزگار امن و سلامت بوده و حمایت و رعایت سلطان در باب رعیت شامل بوده که از پس حلوان تا جبل مساحت نمی پذیرد و استقامت ندارد زیرا که زمینهای آن در کوهها و رودخانهها و دامان کوهها است و نی و ذراع بر آن واقع نمیشوند و بر وجه تقدیر و تخمین نمیتوان دانست و هر انچه بدینمواضع بر سر کوهها رسته میشود آب از عروق زمین میکشد و چون آفتاب بر آن میتابد سوخته میشود و ربیع و ارتفاع آن نقصان می پذیرد و چنین گویند که **حسن تختاخ**^۳ و او مردی شریب بوده است و ضایع نهادند او نهاده است و گر آن ناقص گردانید و در نقصان آن با ایشان میل و حیف کرد و بر طسق زیاده کرد و غایت و نهایت آن چهار درهم یا پنجدرهم بود او بشش درهم و پنجدانگ درهمی برسانید و این کز خلاف کز و افره است که آنرا کز شاه اصفهانیه میگویند و پس از آن **صلح بن شیرزاد** بنهاوند والی شد و حدودهای آن از نواحی آن و نواحی کرج در هر دیه بمملکت چرا گاهها و علف زارها از برای دواب خلفا که بشرامیر بسته بودند قطع کرد و باز برید و آنرا حیازات نام نهاد و چون او را

بر فعل نا پسندیده او عتاب کردند او بر نفس خود حلم کرد بر آنک او را در روز قیامت در آرند و ماورا گویند که ای صلح قلم بستان و با آتش دوزخ در رو که قُمْ يَا صَاحِبَ وَحْدِ قَلَمِكَ وَ ادْخُلِ النَّارَ در آن روزگار که این ضایع و وظایف و دستورات و قوانین بستند امن و سلامتی و عدم خوف بود و برزبکران و اربابانرا بمشاهره و پای مزد بدارقه و قسمتهایی الزام و تکلیف نمیکردند و کفایت در مال هر ده درهم پنجگدانگ در همی بود و نقد خراج از بهای غله مرتفع و حاصل میشد و حمایت و رعایت قایم بود چنانچ بهیچ وجه از وجوه و بهیچ فردی ارا افراد مردم ضرری بنفس و مال نمیرسید و هیچکس بدیشان تعرضی زیاد نمیرسانید و از اینجهت گفته اند الحماية ثم الجباية یعنی اول حمایت میباشد کردن پس از آن مال سندن و جعفر بن قاسم کرجی دستور ده ساله ماه البصره بست و قانون نهاد سال اول آن سنه اثنی وثلثمائه^۱ و حکایت کنند که ماسان و دونان و خفروود^۲ مخصوص گردانید و استثنا کرد که هر سال ارتفاع و زراعت و محصول آن باز بینند زیرا که زمین آن بسی تنگ بوده و نشو و نمای آن اندک زیرا که در دامان کوهها و سر کوهها بوده اند و محمد بن قاسم کرجی سه ساله عقد دستور ایغار بن [بست] سال اول آن سنه سبع و تسعین و مائتین^۳ بعد از آنک مردم آن جلای وطن کرده بودند و گریخته از سبب عاجز شدن ایشان از قانون بلد و بسبب عجز ایشان از آنچه بر ایشان لازم شده مرتبه بعد اخیری از صد هزار دینار با چهل هزار دینار آمده پس وزیر علی بن محمد بن فرات او را دستوری داد که بدانچ مصلحت داند در آن تدبیر کنند پس محمد بن قاسم مردم را الفت داد و جمع کرد و استمات و دلخوشی داد و از اصل و طبقه ده^۴ هزار دینار جهت آنکسانی که بحال ایشان اختلال راه یافته بود وضع کرد و بنهاد بشرط آنک ایشانرا برین دستور مقرر دارد مادام که سلطان آنرا پند و مصلحت بود ایشان قبول نکردند تا آنگاه که ضامن شد که چون سلطان بعد از گذشتن این سه سال این دستور باطل گرداند زمینهایی که احتمال مساحت نداشته باشد و غلات او بدر خراج و فائکند از ایشان بکخراج بستانند و برین دستور شصت سال بگذشت و باطل نکردانید و همچنین حسن بن محمد بن بدال در سنه تسعین و مائتین^۵ عقد دستور بست بعد از

۱- ۲۰۲ هجری، ۲- خ اول، رومان و خفروود، ۳- ۲۹۷ هجری، ۴- خ اول، دو، ۵- ۲۹۰

آنك داد بوجوه و صلحا كه بتعمیل او راضی اند و چنین گویند كه میزان خراج كه در آن حیف و میل و عدول نیست مساحتست با شرایط و احكام بحسب اقتضای ازمنه و اوقات اول می باید كه در حمایت ایشان تا عمل كند بعد از آن در اصلاح ذراع و تقویم و تسعیر و تنزیل بحسب هر زمان و وقتی و وضع و بنهادن آن چه واجب بود وضع كردن آن و يكسان كردن نی و بعد از آنك از هر ذرعى و كشت زارى سه قطعه زمین فرا گیرند يك و بد و میانه و در دیگر بزنند و دو دانگ از هر يك فرا گیرند و از آنجا حظ و بهره برزبگر جدا كنند و آنچه باقی بماند بقیمت وقت تسعیر كنند و در خلاصه حاصل تأمل كنند بعد از اخراج نفقات و جهت ارباب بحق رقبه آن زمین و ملك قسط بیرون كنند و آنچه محتاج میشوند در صرف آن در مصالح و مزد امنا و اجراء عبيد الله بن سلیمان در آن وقت كه بجبل آمد بامر و اجازت معتضد دستوری نيكو بیست بحسب اقتضای زمان و قاعده مستحسن بنهاد و بفكر و تدبیر خود و سایر وزرا از پس او مثل **علی بن محمد بن الفرات و علی بن عیسی** و غیر ایشان در آن بدو اقتدا كردند و چون صاحب ضیعت را مضطر گردانند تا تسلیم ضیعت كند با او بر سبیل تبرع آنرا تسلیم گرداند بحق رقبه مستحق آن شود كه در آنچه سلطانرا در آن خراج نبود معارض او نشوند و او آزاد بود از مثل بهای كار و مثل مراعى و سكنی و اجور امنا و غیر آن كه خارج اند از كتاب و ضائع و **علی بن عیسی** حكم كرد از برای اهل ایفارین در روزگار والی شدن **ابی الحسین احمد بن سعد** به ایفارین از برای آنكسى كه ضیعه خود تسلیم گرداند و برضای او بستاند كه از غاۀ آن ضیعه قوت او بدو دهند و در اموال با جمعها بر آن بكشایند یعنی هر آنچه بمساحت بر صاحب ضیعه لازم شود ازو مطالبت نمایند و متعرض او نشوند و او را زحمت ندهند تا بدینجا حكایت **نهادى بود** و **جعفر بن یحیی** بر مكى گوید كه خراج ستون ملكست و **بهرام جور ملك** پنج سال از رعیت خود خراج برداشت تا غایت بسبب مشغول شدن ایشان بلهو و لعب و شادی عمارات بخرابی مبدل شدند پس **بهرام** ایشانرا الزام و تكلیف كرد بخراج بائر و معمور تا بایر را بدان سبب معمور گردانیدند و ارتفاع آن بر ارتفاع آبادان زیاده كشت و حكایت کرده است **ابو بكر محمد بن یحیی صولى** در كتاب كتاب از اهل علم كه وظیفه درستدن خراج آنست كه

کسیرا نزنند و عنف و شدت ننمایند و بعوض دنانیر و دراهم اقمشه و امتعه و جامه و اسباب و آلات بستانند و روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین **علی** علیه السلام چون خراج و جزیه ستدی از اهل سوزن سوزن و از اهل ریسمان ریسمان و از اهل صنعتی آنج ایشانرا در دست بودی بستدی و خمر و خوک و هرآنچه در شرع حرام است بستدی و بسبب خراج کما و درازگوش ایشان نفروختی و در حدیث **سوره** بنت عمار آمده است که با **معاویة** بن ابی سفیان و صف امیرالمؤمنین **علی** علیه السلام میگفت گفت روزی من بحضرت او در آمدم و شکایت کردم بسبب مردی که او را والی صدقه و مال زکوة ما گردانیده بود. گفت با او که میان او و میان ما نیست الا همچو میان لاغر و فربه یعنی آنج گرفته و فربه است می ستاند و آن دیگر میگذارد چون من بحضرت او رسیدم او در نماز ایستاده بود چون از نماز فارغ شد از روی حفاوت و رأفت و شفقت مرا گفت **أَلَا كَحَاجَةِ آيَاتِنَا حَاجَتِيست** من آن قصه و خبر باوی باز راندم امیر بگریست و گفت **اللَّهُمَّ إِنِّي لَمِ أَمْرُهُمْ بِتَرْكِ حَقِّكَ وَلَا يَظْلَمُ خَلْقِكَ** خداوند! من ایشانرا نفرمودم که حق ترا ترك کنند یا خلق ترا ظلم کنند بعد آن از جیب خود پاره پوست همچو پوست انبان بیرون آورد و بر آنجا نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَاحْفَظْ مَا فِي يَدَيْكَ يُرَدُّ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ، یعنی چون کتاب من بخوانی آنج در دست تو است محکم نگاه دار تا چون دیگری بتو آید از دست تو بستاند بعد از آن **سوره** دختر عمار گفت بحق خدای که امیرالمؤمنین **علی** علیه السلام آن پوست را مهر نکرد و سر آن نچسبانید و بمجرد آنک من این سخن گفتم آن دو لفظ را بر آن پوست بدو فرستاد و او را از عمل معزول گردانید و همچنین **صولی** در کتاب کتاب آورده است که چون **سهل** بن حنیف با مال مساحت سواد با پیش **عمر** بن الخطاب آمد

عمر او را گفت گمان میبرم که تو زیاده بر آنچه زمین طاقت دارد وضع کرده و بنهاده سهل گفت من بر زمین نهادهم مالی که آنرا طاقت بیشتر از آن بوده و ابو علی کاتب در کتاب همدان در حدیثی طویل یاد کرده است که چون رشید بهمدان میگذاشت چون بر پشته بر آمد که بر ضیعتهای همدان و مواضع آن مشرف بود هیچ عمارتی ظاهر ندید و هیچ کسی که بعمارت و زراعت مشغول باشد، آنرا بدان نا پسندیده یافت و از خرابی آن پرسید او را گفتند که خرابی این در ایام عامل شدن و پیش از او و پس از او بوده رشید گفت مردی از اهل این کوره را پیش من حاضر گردانید قاسم بن حکم عربی را بحضرت او آوردند و این قاسم بهمدان متولی شغل قضا بود رشید گفت از چه سبب این شهر شما خراب شده است و خراب کننده آن که بوده است قاسم گفت عاملان شریر این شهر را خراب گردانیدند بسبب زیادتی مال و خراج رشید گفت از جمله مال که بر اهل این شهر تعیین شده است که بدهند و آن شش هزار هزار درهم است هزار درهم بدیشان بخشیدم قاسم گفت بدینقدر حال ایشان بصلاح نمی آید رشید گفت دو هزار هزار درم بخشیدم و وضع کردم قاسم گفت بدین قدر هم حال ایشان بصلاح مبدل نمیشود رشید گفت سه هزار هزار درهم کم کردم قاسم گفت ممکن که اینقدر مال که از ایشان کم فرمودی ایشان بیای بایستند و رمقی در ایشان آید بشرط آنکه امیر المؤمنین بکیرا اختیار کند تا این مال بقسط و نصیب و سویت و عدالت قسمت کند تا قویان بر ضعیفان ستم نکنند و این مال که امیر المؤمنین بخشیده است از برای خود اختیار نکنند و مملکت همچنان خراب بماند پس رشید حسن بن نحتاج را اختیار کرد و او را سوگند داد بر آنکه طلب عدل و انصاف کند و حق را اظهار نماید و ظلم و جور و حیف و میل رواندارد و حسن از رشید قبول نمود پس حسن بفرموده اهل شهر جریبهای زمین عمارت ایشان نسخه کنند و بعرض رسانند اهل شهر با خود گفتند که صلاح آنست که ما از جریبهای ضیعتها بعضی به پیش حسن رفع کنیم پس فکر و اندیشه کردند و بقسط مال و وظیفه جریبهای زمینهای خود بعرض رسانیدند پس بهر جریبی از گندم و جو هفت درهم و دو دانگ درهمی تعیین کرد و پس از رشید مأمون یکدرهم دیگر کم گردانید پس چون این قسمت و ضیعه شد هیچ ضیعه از ضیعتهای نماند که صلاحیت مساحت

پذیرفت پس بضرورت وزراء و عمال بعد از آن درباب امر خراج از مساحتها با ضمانات و مقاطعات عدول کردند، راوی گوید که اهل همدان و دینور با بعضی از خلفا بسبب گرانی خراج خویش تظلم کردند و شکایت نمودند [که] [ایشان] [را] مخیر گردانند اهل همدان در خواه و التماس کردند که از بقایا جهت ایشان هزار هزار درهم بیندازند پس آن قوم که بر ایشان مال سال گذشته مانده بود بدان بهر مند شده و دیگران از آن محروم شدند و اهل دینور اختیار کردند که از وضعتهای ایشان بعضی تخفیف کنند پس چنان کردند نفع و فایده آن بهمه مردم برسید و از پس ایشان بفرزندان ایشان و شرط کردند که عمال هر یکسال ارتفاع هر ضیعه که اهل آن حاصل کنند و بدست آرند باز بینند و چون واقف شوند و بر آن چیز که در دست ایشان بگذارند تا دبه را بدان باصلاح آرند و هر سال مثل آن از ایشان طلب دارند و بستانند، راوی گوید که آفت همدان از بسیاری برفست و اندکی آن اما بسیاری برف کشت را قطع میکردند و زراعت را باز پس می اندازد و اما اندکی برف سبب اندکی آب میشود و بسبب آن کروم در غله می افتد و چشمها خوشبیده میکردند و کشت از پی آن نقصان می پذیرد، راوی گوید که ضیعت محصل بدینور در دست عامل بود تا یکسال بر ارتفاع آن واقف شد پس آن ضیعت را بدانقدر ارتفاع بصاحبش داد و بهمدان از ضیعت محصل هیچ چیز بدو نمیدادند الا در ایام احمد بن محمد منصور بن بسام و آورده اند که عجز هر رستاقی از رستاق همدان دیگر باره بر سایر ارباب خراج قسمت میکردند چنانچ بهر هزار درهم ده درهم برسید و بعد از آن به بیست درهم تا بسی درهم و همچنین گوید که مصارفه هر هزار دیناری بیست و سه درهم بود پس با بیست و دو درهم و نیم آمد پس با شانزده درهم و چهار دانگ درهمی بعد از آن با هفده درهم و چهار دانگ درهمی بعد از آن عید الله بن سلیمان پانزده درهم رد کرد پس از آن بر چهارده درهم و ربع درهمی قرار دادند پس از آن اهل خراج ثمن درهمی از برای جهیز بگذاشتند پس با چهارده درهم و ثمن درهمی دستور و قانون گشت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَابِ سَوْمٍ

در ذکر طالبیه یعنی اولاد و اعقاب **ابی طالب** که بقم آمده اند و منزل ساخته و وطن گرفته و ذکر بعضی از فضیلت‌های مرویه درباره ایشان بعد از ابتدا و افتتاح بذکر ولادت امیرالمؤمنین **علی بن ابی طالب و فاطمه** دختر رسول خدا و آئمه علیهم السلام و عدد فرزندان و مدت عمر و وقت وفات ایشان و این باب مشتملست بر دو فصل :

فصل اول

در ذکر موضع ولادت امیرالمؤمنین **علی و فاطمه** دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدد اولاد و مدت عمر و وقت وفات ایشان .

ولادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

نام ابی طالب عبد مناف بن عبد المطلبست ، امیر المؤمنین **علی علیه السلام** یکعبه در وجود آمده است روز پنجشنبه هشت روز از ماه ربیع الاول گذشته بعد از سال فیل بسی سال و بروایتی بیست و هشت سال و امیر المؤمنین **علی** اول هاشمیت که میان دو هاشمی مولود گشته است فرزند **هاشم** است بدو اعتبار یکی از طرف پدر و یکی از طرف مادر و مادر او **فاطمه بنت اسد** است ابن هاشم بن عبد منافست و امیر بنه سالکی به پیغمبر ما **محمد مصطفی صلی الله علیه و آله** و سلم بگروید و ایمان آورد و بروایتی بده سالگی و شب آدینه نوزده شب از ماه رمضان گذشته **عبد الرحمن** ملامون او را در کوفه ضربت زد و روز یکشنبه نه روز از ماه رمضان مانده و چهل سال از هجرت رسول گذشته از دار دنیا بدار عقبی رحلت کرد و روح شریفش بدرجات جنات عدن طیران کرد و عمر امام شصت و سه سال و مدت امامت او سی سال و مدت خلافت او چهار سال و نه ماه .

ذکر فرزندان او

از ترائب و بطن **فاطمه** زهرا امام **حسن** و امام **حسین** و **محسن** سقط و **زینب** کبری و **ام کلثوم** کبری ، از ترائب و بطن **خوله** دختر **ایاس** بن **جعفر** بن **قیس** بن **مسلمه** بن **عبدالله** بن **یرقوع** بن **تغلبه** بن **دؤل** بن **حنیفه** بن **لجیم** بن **صعب** بن **علی** بن **بکر** بن **وائل** بن **قاسط** بن **هتب** بن **اقصی** بن **دعمی** بن **جدیله** بن **اسد** بن **ربیعہ** بن **بزار** **رحمة الله عليهم محمد الاکبر** ، از ترائب و بطن **صہباء** **عمر** و **رقیة الکبری** و این **ہردو** بیکشکم آمدہ اند و بعضی دیگر گویند کہ مادر ایشان **ام حبیب** بن **ربیعہ** بن **لجیم** بن **عبد بن علقمہ** بن **حرث** بن **عتبہ** بن **سعد** بن **حشیم** بن **بکر** بن **حبیب** بن **تغلبہ** بن **وائل** بودہ است و این توأمین آخرین فرزندان امام علیہ السلام بودہ اند و از ترائب و بطن **ام منذر** دختر **خرام** بن **خلد** بن **ربیعہ** بن **ولید** **عباس اکبر** و **عثمان** و **جعفر** و **عبدالله** و این ہر چہار را بکربلا شہید کردند و **عباس** را آنروز سی و چہار سال بودہ است و اورا ولد السقا نام نہادہ بودند و کنیت باباقربہ کردہ بسبب آنک مشک آب در کردن انداخت و برفت کہ جهت امام **حسین** بن **علی** علیہ السلام آب آرد آن ملاعین مخاذیل اورا شہید کردند و **عثمان** را بیست و یکسال بود و **جعفر** را نوزدہ سال و **عبدالله** را بیست و پنجسال و از ترائب و بطن **لیلی** دختر **مسعود** بن **خالد** بن **مالک** بن **ربیعہ** بن **سلمی** بن **حمد** بن **دارم ابوبکر** و **عبدالله** ابوبکر را بکربلا شہید کردند و اورا عقب نبود و **عبدالله** را در **جنگ مختار** بن **ابی عبیدہ** **تقفی** با **مصعب** بن **زبیر** بن **زدیک** کوفہ شہید کردند **رحمہم الله** ، و از ترائب و بطن **اسماء** بنت **عمیس الخنثعمیہ** **یحیی** و در حال **خردی** بیشتر از پدر وفات یافت و اورا سہ برادر مادری بودہ اند **عبدالله** و **محمد** و **عون** پسران **جعفر** بن **ابی طالب** و **محمد** بن **ابی بکر** و از ترائب و بطن **ام سعید** بنت **عروہ** بن **مسعود** بن **معتب** **ام الحسن** و **رملہ** و ایشانرا برادران مادری بودہ اند **یزید** بن **عتبہ** بن **ابی سفیان** بن **حرب** بن **امیہ** ، دیگر از فرزندان **امیر المؤمنین علی** علیہ السلام **زینب** **صغری** و **ام کلثوم** **صغری** و **رقیہ** **صغری** و **ام ہانی** و **ام کرام** و **ام جعفر** و اورا **جمانہ** خواندہ اند و **ام سلمہ** و **میمونہ** و **خدیجہ** و **فاطمہ** و **امامہ** و مادر ایشانرا

ذکر نکرده اند و زینب کبری در عقد نکاح **عبدالله** بن جعفر بن ابی طالب بوده است و **عبدالله** ازو پنج فرزند آورده **علی** و **جعفر** و **عون اکبر** و **عیاض** و **ام کلثوم** و **عمر** خطاب **ام کلثوم** را بخواست و درین خلاف کرده اند زیرا که **ام کلثوم** پس خرد بوده است که وفات یافته است و **فضل** بن شاذان نیشابوری آورده است که **عمر ام کلثوم** دختر **حزول** خزاعی را خواسته بود مردم غلط میکنند **بام کلثوم** کبری دختر امیر المؤمنین **علی** و **رقیه** در عقد نکاح **مسلم** بن عقیل بوده است و **مسلم** ازو سه فرزند آورده است **عبدالله** الشهید بکربلا و **علی** و **عبدالله** و **زینب** صغری در عقد نکاح **محمد** عقیل بوده است **محمد** بن عقیل او **عبدالله** آورده ۱ و **ام هانی** در عقد نکاح **عبدالله** اکبر بن عقیل بوده است و **عبدالله** اکبر ازو چهار فرزند آورده **محمد** و **عبدالرحمن** و **سلمی** و **ام کلثوم** و **محمد** را بکربلا شهید کردند و **میمونه** در عقد نکاح **عبدالله** بن اصغر عقیل بوده و **عبدالله** ازو پسری آورد **عقیل** نام و **ام کلثوم** که او را **نفیسه** میخواندند در عقد نکاح **عبدالله** اکبر بن مسلم عقیل بود **عبدالله** اکبر دختری **ام عقیل** نام ازو آورد و **میمونه** در عقد نکاح **عبدالرحمن** بن عقیل بود و **عبدالرحمن** ازو دو فرزند آورد **سعید** و **عقیل** و **فاطمه** در عقد نکاح **سعید** بن عقیل بود و **سعید** ازو دختری آورده **حمیده** نام و **امامه** در عقد نکاح **صلت** بن عبدالله بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب بود **صلت** ازو دختری آورد **نفیسه** نام و در حباله او وفات یافت و دیگر از دختران امیر المؤمنین **علی** را ذکر وفات و تزویج نکرده اند پس مجموع فرزندان از ذکور و اناث بیست و هشت نفس و وجودند دوازده پسر و شانزده دختر و از فرزندان امیر المؤمنین **علی** **حسن** و **حسین** و **محمد** و **عمر** و **عباس** را عقب بوده است و دیگران را نبوده و در شجره انساب علویه بغیر از بن پنج که یاد کردیم پنج پسر دیگر ذکر کرده اند **عون** و **عبدالله** **اصغر** و **جعفر** و **محمد** **الاصغر** و **عبدالرحمن** و این هر پنج را عقب نبوده است و همچنین در آن چهار دختر ذکر کرده اند **رملة** **الصغری** و **ام ایها الکبری** و **ام ایها الصغری** و **ام هانی** ،

ولادت فاطمه زهراء علیها السلام و مدت حیات و وقت وفات او ،

فاطمه زهرا علیها السلام بمکه در وجود آمده است پس از آنک جبرئیل

برسول علیه السلام آمد به پنج سال و مادر او **خدیجه** است دختر **خویند الاسدی** و امیر المؤمنین **علی** علیه السلام بمدینه او را عقد نکاح بسته است و در حبالة خود آورد و در آنوقت او را نه سال بود و چون او را وفات رسید عمر او هیجده سال و هفتاد و پنج روز بوده، بعد از وفات رسول هفتاد و پنج روز در قید حیات بود و الله اعلم،
ولادت ابو محمد الحسن بن علی علیهما السلام و ذکر فرزندان او و مدت

حیات و وقت وفات او و مدت خلافت و ذکر مشهد و قبر او،

امام **حسن** بمدینه در وجود آمده است روز سه شنبه پانزدهم ماه رمضان سنه اثنین^۱ هجریه و بروایتی سنه ثلث^۲ سال بدر و مادر او **فاطمه** زهرا علیها السلام و در خلافت **معاویه** بن ابی سفیان بمدینه او را وفات رسید در ماه صفر سنه تسع و اربعین هجریه^۳ و بروایتی سنه سبع و اربعین^۴ و در شجره سنه اثنین و خمسين^۵ و مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه بود و گویند که مدت امامت او شش سال و پنجماه بود و مدت خلافت چهار ماه و زن او **اسماء** ملعونه دختر **اشعث** قیس بر فرموده **معاویه** و مشورت **هروان** او را زهر داد تا بدان شهید شد و مشهد و تربت او به بقیع است.

عدد فرزندان امام **حسن بن علی بن ابی طالب**،

حسن از ترائب و بطن **خوله** دختر **منصور** بن زیان بن سیار است و **فاطمه** دختر امام **حسین** علیه السلام در حبالة **حسن** بن حسن بوده است و چون او را وفات رسید عمر او هشتاد و پنج سال بود، دیگر از فرزندان او **زید** و **ام الحسن** و **ام الخیر** از ترائب و بطن **ام البشر** دختر **ابی مسعود** بن عقبه بن عمرو بن ثعلبه و **زید** متولی صدقات رسول علیه السلام بود و **سلیمان** بن عبد الملک او را از آن معزول گردانید و بعد از آن **عمر** بن عبدالعزیز دیگر باره او را والی آن گردانید، دیگر از فرزندان امام **حسن** علیه السلام **عمر** و **قاسم** و **ابی بکر** هر سه بکر بلا شهید آمدند، دیگر از فرزندان او **عبد الرحمن** و او را عقب نبود و با بوا وفات یافت در حالتی که احرام حج گرفته بود در صحبت عم خود **حسن بن علی** علیهما السلام و **عبدالله** عباس و **عبدالله** جعفر و چون او را وفات رسید سروروی او بپوشانیدند و او را حنوطا کرده دفن کردند زیرا که شارع رخصت نمیدهد

که محرم را کافور کنند که الحرام كالاحلال الا فی الكافور ، دیگر از فرزندان او **حسین** اثرم از ترائب و بطن ام **اسحاق** دختر **طلحة** بن عبدالله و ابن **حسین** را طلحة الجود لقب کرده بود و او را عقب نبوده است ، دیگر **ام الحسن** و **ام عبدالله** و **فاطمه** و **ام سلمه** و **رقیه** مادر ایشان **ام الولد** بود ، دیگر از فرزندان او **عبدالله** و او را بکر بلا شهید کردند و امام **حسین** علیه السلام دختر خود **سکینه** را با او عقد نکاح شرعی بسته بود پیش از آنکه میان ایشان زفاف و عروسی واقع شود او را شهید کردند و مادر **عبدالله** دختر **سلیل** بن عبدالله برادر **جریر** بن عبدالله بجلی بوده است و از فرزندان امام حسن علیه السلام **حسن** و **زید** و **عمر** را عقب و نسل بوده است و دیگرانرا نبوده والله اعلم ،

ذکر ولادت امام شهید مظلوم **حسین** علی علیهما السلام و اولاد و اعقاب او

و مدت حیات و امامت و خلافت و وقت وفات او و ذکر مشهد و تربت او ،

حسین علیه السلام بمدینه بوجود آمده است روز پنجشنبه سه روز از ماه شعبان گذشته سنه ثلث من الهجرة^۱ و در شجره سنه اربع^۲ از سال احزاب و مادر او **فاطمه** زهرا علیها السلام دختر رسول خدای صلوات الله علیه است و او را بکر بلا روز دوشنبه عاشر محرم شهید کردند در سنه احدی و ستین^۳ و عمر او پنجاه و شش سال و پنجاه ماه بوده است و بر وایتی پنجاه و هفت سال و بر وایتی مدت امامت او سیزده سال و ده^۴ ماه بود و پانزده روز و کشته او لعابن الله علیه تری مرة بعد اخری **سنان** بن انس نخعی ملعون بوده است و مدت حمل امام **حسین** و شیر خوردن اوسی ماه تمام بوده است شش ماه در شکم مادر بوده است و بیست و چهار ماه شیر خورده است و میان ولادت او و میان ولادت **حسن** شش ماه و ده روز بوده است و مقبر و مشهد و تربت امام **حسین** علیه السلام بکر بلاست ، عدد فرزندان او امام **علی اکبر** از ترائب و بطن **شهر بانویه** ابنة یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز و **علی اصغر** که بکر بلا کشته آمد از ترائب و بطن **لیلی** دختر **ابی مره** بن عروة بن مسعود بن معقب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسی اما آنچه مردم میگویند که **علی اکبر** بکر بلا کشته آمد

غلط است زیرا که چون امام حسین را شهید کردند علی اکبر را بعد از آن پسری آمد **ابو جعفر الباقر** نام و عمر او بچهار سال برسد، دیگر از فرزندان او **جعفر** و **عقب** نبوده است و مادر او از **قضاة**^۱ بوده است و **عبدالله** او را بکر بلا شهید کردند مادر او را بر کنار داشت تا گاه تیری از هوا در آمد و بر وجود مبارک او آمد و بدان شهید گشت، دیگر **سکینه** و او را **آمنه** نیز نام بوده است از ترائب و بطن **رباب دختر امر القیس** بن عدی بن ادیس بن جابر بن کعب بن علیم بن کلب بن ویره بوده است و **سکینه** زن مصعب بن زبیر بوده است و بعد از کشته شدن **مصعب** زن **عبدالله** بن حکیم بن خزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزیز بن قسی و او آنکسیست که خزامیه را بدون نسبت میکنند و افتخار ایشان **بخدیجه دختر خویلد** زن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و قریش او را از **عبدالله** حکیم بازستدند زیرا که او کفو او نبود و بهم سری او نشایست و **عبدالله** بن حکیم حنّاط بوده است و از قریش بمال بیشتر، دیگر از فرزندان **حسین** علی علیهما السلام **فاطمه** از بطن و ترائب **ام اسحق دختر طلحة** بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و **فاطمه** را چند برادر و خواهر مادری بوده اند مثل **طلحة** بن الجود بن الحسن بن علی و **امیه** دختر عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر و **فاطمه** را تشبیه و مانند کی بحور العین کرده اند و ذکر تزویج و وفات نیافته اند و در شجره ذکر پسری دیگر کرده اند محمد نام و او بکر بلا شهید آمده است و از فرزندان امام حسین علی اکبر یعنی علی زین العابدین را عقب بوده است.

ذکر ولادت ابی الحسن علی بن الحسین علیهما السلام و عدد اولاد و

اعقاب او و ذکر مدت امامت او و وقت وفات او و تربیت و مشهد او،

امام زین العابدین را بابی **محمد** و ابی بکر و ابی القاسم ایضاً کنیت کرده اند و او سنه [سبع و] ثلثین هجریه^۲ در وجود آمده است و مادر او شهر بانویه بنت یزدجرد بن ملک بدر زادن و وضع حمل با امام زین العابدین علیه السلام وفات یافت و امام زین العابدین در سنه خمس و تسعین^۳ وفات یافته است و عمر او پنجاه و هفت سال و چهارده روز

بوده و بروایتی دیگر وفات او در ماه محرم سنهٔ اربع و تسعین^۱ بوده است و مدّت عمر او پنجاه و پنج سال و مادر او ام ولد بوده است و او را سلامه^۲ خوانده اند؛ و نام او [شهر بانو] جهانشاه بنت یزدجرد بوده است و قبر و مشهد و تربت او [جنب] قبر عم او حسن بن علی علیهما السلام بیقیع است .

عده اولاد که ایشانرا اسباط نام نهاده اند ،

محمد الباقر و حسن و او را عقب نبوده است و حسین اکبر لاقب له و عبدالله جد حمزه^۳ و کواکبیه و علی جد افضلیه مادر ایشان ام عبدالله دختر حسن بن علی علیهما السلام ، دیگر از فرزندان امام ابی الحسن علیه السلام عمر جد شجره و زید جد زیدیه و بکوفه شهید آمد و حسین اصغر جد السلیقیه و در شجره جز ازینها عبدالرحمن و سلیمان و قصه و ذکر اینها نیافته اند .

ذکر امام پنجم ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام و ولادت او و

ذکر اولاد و اعقاب او و مدت حیات و وقت وفات او و ذکر قبر و مشهد او ،

محمد باقر علیه السلام سنهٔ سبع و خمسين^۴ از مادر در وجود آمده است و مادر او ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و محمد باقر اول کسیست که نسب او از جهت مادر و پدر بحسن و حسین میرسد و او بمدینه در ماه ذیحجه سنهٔ اربع عشر و مائه^۵ وفات یافته است و بروایتی سنهٔ سبع عشر و مائه^۶ و او را پنجاه و هفت سال بوده است و بروایتی شصت و پنج سال و چند ماهی و بروایتی شصت و سه سال و مدّت امامت او بیست و یک سال بوده است و بروایتی بیست و چهار سال و او در قبر پدر و جدش بیقیع مدفونست ،

عدد اولاد او

جعفر الصادق و علی و عبدالله و زینب و ام سلمه که او را زینب نام بوده است

و در شجره بجز ازینها عبدالله و زینب و بغیر از صادق دیگرانرا عقب نبوده است .

۱ - ۹۴ - ۲ - خ ، ل ، سلاقه ، صحیح سلامه یا غزاله است و اصحّ روایت اولی است که مادر امام زین العابدین علیه السلام شهر بانو (جهانشاه) دختر یزدگرد سیم آخرین پادشاه ساسانی است ، ۳ - خ ، ل : عبدالله بن حمزه ، ۴ - ۵۷ - ۵ - ۱۱۲ - ۶ - ۱۱۷ ،

ذکر امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق و ولادت او و عدد اولاد و اعقاب او و مدت حیات و وقت وفات او و مدت امامت و ذکر تربیت او علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام سنه ثانی و ثمانین^۱ در وجود آمده است و او از ترائب و بطن ام فروه دختر قاسم بن محمد بن بکر بوده است و وفات او بمدینه در ماه شوال سنه ثمان و اربعین و مائه^۲ بود و مدت حیات او شصت و پنج سال و مدت امامت او سی و سه سال و ده ماه بود و در قبر پدرش مدفونست و درین قبر **حسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام** بقیع مدفونند.

عدد اولاد او

اسمعیل و عبدالله و او را عقب نبوده است و ام فروه مادر ایشان فاطمه دختر **حسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب** است و دیگر از فرزندان او **موسی و اسحاق و محمد و فاطمه** مادر ایشان ام ولد بوده است نام [او] حمیده بربریه، و دیگر **علی** و مادر او را یاد نکرده اند و در شجره بغیر ازینها از پسران **عباس لا عقب** له و از دختران **ام کلثوم و بریهه و کریمه و اسما و فاطمه** صغری ذکر کرده اند و از فرزندان امام جعفر صادق اسمعیل و موسی و اسحاق و علی را عقب نبوده است و بس.

ذکر ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام و ذکر اعقاب و اولاد او و

مدت حیات و مدت امامت و وقت وفات و ذکر قبر و مشهد او،

امام موسی کاظم علیه السلام با بوا سنه ثمان و عشرين و مائه^۳ در وجود آمده است و بروایتی دیگر روز یکشنبه هفت روز از ماه صفر گذشته سنه تسع و عشرين و مائه^۴ و شیعه او را بعبد الصالح نام نهاده اند و مادر او **حمیده** بربریه است و امام موسی کاظم را ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو حمزه کنیت بوده است و چون خدای عز و جل **رضا** را علیه السلام بدو داد امام **موسی** کاظم فرمود که من بکنیت خود برپسر علی بخل کردم ازین وقت کنیت کنید مرا ابو ابراهیم و ابی الحسن و ابی حمزه

و ابی علی ورشید او را از مدینه ببرد و بنا او بود تا بکعبه و چون براه بصره باز گردید او را بنزدیک عیسی بن جعفر بن منصور باز داشت و پس از آن او را در روز بیستم شوال سنه تسع و سبعین و مائه^۱ بیفداد فرستاد و بنزدیک سندی بن شاهک محبوس کرد و روز جمعه پنجم روز از ماه رجب گذشته سنه ثلث و ثمانین و مائه^۲ بیفداد وفات یافت پس از آنک چهار سال و چند ماه محبوس بود و عمر او پنجاه و چهار سال بوده است و بروایتی پنجاه و پنج سال و مدت امامت اوسى و پنج سال و چند ماه و قبر و تربت او بمقابر قریش است در جانب غربی بغداد.

عدد اولاد او

علی الرضا و ابراهیم و فضل و عباس و اسمعیل و احمد و محمد و عبدالله و عبیدالله و حسن و حسین و جعفر و حمزه و هرون و داود و سایمان و اسحق و قاسم و جعفر و ام فروه و ام ابیها و محمود [و] امامه و میمون و علییه و فاطمه و ام کلثوم و آمنه و زینب و عبدالله و ام القاسم و حکیمه و اسما و صرحه مادر ایشان ام ولد بوده است و عدد ایشان در شجره بیست و دو دختر اند پس مجموع فرزندان او چهل نفس و وجود اند و از پسران او دوازده پسر را عقب بوده است و الله اعلم بالصواب.

ذکر امام هشتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و ذکر ولادت او و عدد اولاد و اعقاب او و مدت امامت و عمر و وقت وفات او و ذکر تربت او،

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام روز آدینه یازده روز از ماه ذی القعدة گذشته سنه ثلث و بروایتی سنه احدی و خمسین^۳ در وجود آمده است پس از وفات صادق علیه السلام به پنج سال و بروایتی سنه ثمان و اربعین^۴ و مادر او کنیزك بوده است **نجمه** نام و بروایتی ام البنین و **مامون** رضارا از مرو بمدینه در صحبت رجاء بن الضحاک براه بصره و فارس و اهواز [بطوس آورد] و از برای او در آخر سنه مائین^۵ بیعت بولایت عهد بستند و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را بطوس زهر داد و روز دوشنبه شش روز از ماه صفر مانده سنه ثلث و مائین^۶ مدفون آمد و عمر او چهل و نه سال و چند ماه بوده است و مدت ولایت عهد دو سال و چهار ماه و قبر و تربت او بدیهیست

۱- ۱۷۹ هجری، ۲- ۱۸۳، ۳- مقصود سال ۱۵۱ هجری است، ۴- ۱۴۸، ۵- ۲۰۰، ۶- ۲۰۳.

از دب‌های طوس که آنرا سناباد میخوانند بنزدیک نوقان در سرای حمید بن عبدالحمید الطائی الطوسی در پهلوی رشید و **دعبل** شاعر در آنک قبر رشید و امام علی بن موسی الرضا بجانب یکدیگرند شعری گفته است و آن این است

شعر

اری امیة معذورین ان عذروا	و ما اری لبنی العباس من عذر
قوم قتلتم علی الاسلام اولهم	حتی اذا استمکنوا جازوا علی الکفر
اربع بطوس علی قرب الزکی به	ان کنت تبرع من طین علی و طر
قبر ان فی طوس خیر الناس کلهم	و قبر شرم هذا علی العبر
ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا	علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
هیئات کل امری رهن بما کسبت	له یدا فخذما شئت او فذر

عدد اولاد او

محمد و موسی و اورا عقب نبوده است و چند دختر و نامهای ایشان ذکر نکرده اند و نیافته والله اعلم.

ذکر امام ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام و ولایت او و عدد فرزندان

او و مدت عمر و امامت او،

امام محمد تقی روز آدینه نیمه ماه رمضان در وجود آمده است و بروایتی نوزده روز از ماه رمضان گذشته سنه خمس و تسعین و مائه^۱ و مادر او **سبیکه** نوبیه است و بروایتی صفیه از جهنیه^۲ و گویند که نام او خمسان و دره بوده است و رضا علیه السلام او را خیزران نام نهاده بوده است و او از خاندان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سالم بوده است و محمد تقی از آنهاست که در گهواره سخن گفته است و در حالت کودکی و خردی از طرف حق سبحانه و تعالی حکمت و دانش بدو آمده است و معتصم او را بیفداد فرستاد دو شب از ماه محرم مانده بود سنه عشرين و مائتین^۳ که بیفداد رسید و در بغداد در آخر ذی قعدة هم درین سال او را وفات برسد و بروایت عباسی روز شنبه پنجم ماه ذی الحججه و عمر او بیست و پنجسال و سه ماه و دوازده روز بوده

است و بروایتی بیست و دو روز بروایتی دو ماه بیست و سه روز و مدت امامت او هفده سال و نه ماه و گویند که زن او ام الفضل دختر **مامون** زهر در سوراخ ذکر او کرد و او بدان شهید شد و او بجانب جد خود **موسی بن جعفر** علیهما السلام در مقابر قریش مدفونست و میان قبر او و قبر جدش **موسی بن جعفر** علیهما السلام دیوار بیست،
عدد اولاد او

علی عسکری و موسی جد رضائیه بقم و خدیجه و حکیمه و ام کلثوم و مادر ایشان ام ولد بوده است.

ذکر امام ابی الحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام و ذکر ولادت

و اولاد و اعقاب او و مدت عمر و وقت وفات او و مدت امامت او و ذکر تربت او؛

امام ابی الحسن **علی نقی بن محمد عسکری** روز سه شنبه سیزده روز از ماه رجب گذشته در وجود آمده است و بروایتی روز پنجشنبه هشتم ماه رجب سنه اربع عشر و مائین^۱ و بروایتی روز شنبه نیمه ماه ذی الحجه و بروایتی چهارده روز از ماه ذی الحجه مانده بود سنه اثنی عشر و مائین^۲ و مادر او سوسن نام کنیزك بوده است و بروایتی جمانه و منقوشه المغربیه و عاتکه و بروایتی دیگر **ام الفضل** دختر **مامون** و **متوکل** امام را با **یحیی بن هرثمه بن اعین** از مدینه بسرمین رای فرستاد روز دوشنبه سه روز از ماه رجب گذشته سنه ثلث و ثلثین و مائین^۳ و چنین گویند که زنی در روزگار او دعوی کرد که اوزینب دختر امیر المؤمنین **علی بن ابی طالب**ست و او را **هریم** کذاب نام کرده بودند متوکل در باب آن زن وقصه دعوی او در نسب باعلی علیه السلام متحیر و درمانده شد ابو الحسن علی نقی را علیه السلام حاضر کرد و با او گفت که این زن دعوی میکند که او دختر **علی بن ابی طالب**ست تو چه میفرمایی ابو الحسن فرمود دانستن و تحقیق کردن آن آسان کاریست متوکل گفت طریق آن چیست فرمود که حق سبحانه و تعالی گوشت و پوست هر آنکسی که از بطن و نسل فاطمه و علی است از فرزندان حسن و حسین علیهما السلام بر همه سباع حرام کرده است پس تو این زن را پیش شیر یا ددی دیگر انداز اگر این زن راست میگوید که دختر **علی** است شیر متعرض او نشود و او را

نخورد و اگر دروغ می گوید شیر او را بخورد چون زن این قصه و حکایت شنید فریاد برآورد گفت من دروغ گفتم و دختر امیر المؤمنین علی نیستم پس متوکل سر او را بتراشید و او را بر درازکوش نشانید در راه سر من رای تا آن زن بر نفس خود گواهی داد و در میانه مردم آواز بر آورد و ندا کرد که او در آن دعوی کذابه بوده است و دروغ گوی و میان [اوبا] خدا و رسول خدای و علی و فاطمه علیهم السلام نسبتی و قرابتی و پیوندی نیست بعد از آن بشام رحلت کرد و برفت و گویند که **علی بن جهم** متوکل را گفت که اگر تو قول ابی الحسن را بر وجود او آزمایش کنی حقیقت نسب او بشناسی و بدانای یعنی ابی الحسن را بر شیران گرسنه عرضه کن تا تورا حقیقت امامت او معلوم شود چون متوکل این سخن از علی جهم بشنید بفرمود آنکس را که بر سباع و شیران موکل بود تا شیر گرسنه را بصحن سرای متوکل حاضر کردند آن شخص بر فرموده متوکل سه شیر گرسنه درنده را حاضر گردانید و متوکل بر غرغه و دریچه از سرای خود بنشست و بفرمود تا ابی الحسن علی نقی را بسرای او حاضر گردانیدند چون امام پای مبارك در اندرون سرای متوکل نهاد متوکل بفرمود تا در سرای را دربستند و صحن سرای را با امام و شیران گذاشتند چنین گوید **علی بن بحیی** منجم که من و پسر حمدون در آن ساعت بر بر غرغه پیش متوکل نشسته بودیم چون امام ابی الحسن علیه السلام نیامده بود گوشهای مردم بر زئیر و آواز شیران کر می شد و نزدیک بود که از گرسنگی یکدیگر را بخورند چون امام ابی الحسن علی نقی علیه و علی آباءه التحیة والسلام در آمد و شیران او را بدیدند پیش او باز رفتند و خاموش شدند چنانچ ما هیچ آواز از ایشان نمی شنیدیم و چون بنزدیک امام ابی الحسن **علی نقی** رسیدند تبصیص و تملق و فروتنی میکردند و کرد بر کرد امام علیه السلام بر می آمدند و امام علی نقی به آستین مبارك از روی شفقت و اطف و نوازش بر سر و روی ایشان در میکشید و ایشان خود را در خاک مذلت می انداختند بعد از آن به ادب همه بخفتند و خاموش شدند و امام بر میان سرای متوکل بگذشت و بنردبان بر آمد و بر غرغه پیش متوکل زمانی مدیدنشسته بود پس امام ابی الحسن برخاست و از غرغه بزیر آمد تا بمنزل خود باز رود و دیگر باره شیران با امام تبصیص و تملق نمودند و فروتنی کردند چنانچ اول حال کردند و امام ابی الحسن **علی نقی** علیه السلام

بسرّمن رای بیست و ششم ماه جمادی الاخره سنه اربع و خمسين و ماتین^۱ وفات یافت و او را در سرای او بسرّمن رای در شارع کوفه دفن کردند و او را چهل و یکسال و نه ماه عمر بود و ده روز بسرّمن رای اقامت کرده است و مقیم بوده امامت او سی و سه سال و هفت ماه بوده است و در شجره آورده اند که او را در ایام خلافت معتز زهر دادند و او بدان شهید آمد.

عدد اولاد او

حسن و محمد و حسین و جعفر کذاب و از **صادق** علیه السلام روایتست که او از پدر خود و او از پدر خود روایت میکند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که چون پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از مادر در وجود آید نام او را جعفر صادق نام نهید که از فرزندان آن مردی در وجود آید که نام او جعفر باشد و دعوی امامت کند و او در آن معنی دروغ گو بود و در شجره از فرزندان امام ابی الحسن علی نقی بغیر از این که یاد کردیم فرزندی دیگر علی نام ذکر کرده اند و او را عقب نبوده است والله اعلم.

[ذکر] امام ابی محمد الحسن العسكري و ولادت او و مدت عمر و امامت او

و وقت وفات او و ذکر قبر و مشهد و تربت او،

امام **حسن** بن علی عسکری بسرّمن رای روز جمعه هشت روز از ماه ربیع الاول گذشته از مادر در وجود آمده است و گویند که آخر سنه اثنین و ثلاثین و ماتین^۲ و بروایتی سنه احدى و ثلاثین و ماتین^۳ و مادر او ام الولد بوده است و او را سمانه خوانده اند و معروفه بام الحسن بوده است و امام **حسن عسکری** علیه و علی آبائه التحیة والسلام روز آدینه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه ستین و ماتین^۴ و بروایتی سنه احدى و ستین و ماتین^۵ در خلافت معتمد بسرّمن رای وفات یافته است و او را بیست و هشت سال بوده است و بروایتی بیست و نه سال و مدت امامت او پنجاه سال و هشت ماه و پنج روز بوده است و روایتست که چون **ابوبکر محمد** بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان بقم جهت نظر و اشراف بر کار و بار عاملان بقم بسیاری وصف امام حسن

عسکری کرد و فضایل او بیان فرمود و گفت پدرم عبیدالله بن یحیی الوزیر امام حسن عسکری را بسیار تعظیم و اجلال کردی و او را موقر و محترم داشتی و بعد از وفات او برادرش جعفر کذاب قصد پدرم عبیدالله یحیی کرد و بنزدیک او آمد و از او در خواه کرد که او را مرتبه برادرش ابی **محمد الحسن العسکری** بدهد و بحضرت سلطان تربیت کند و پدرم را گفت چون ملتمس مرا میذول داری دو بیست هزار دینار بتو دهم هر سالی بیست هزار دینار پدرم او را باززد و در روی او سخن درشت گفت و او را گفت تو بنزدیک شیعه پدر و برادر امامی و ترا پیشوا و امام میدانند تو بتربیت دیگران مرتبه امامت نخواهی یافت چه سلطان وقت شمشیر و تازیانه خود کشیده است بر هر آنکسی که دعوی آن میکند که پدر و برادر امام بوده اند و ایشان را امام و هادی و مقتدا و پیشوا میدانند میخوانند که دمار از ایشان بر آرد و چنین گویند که عبیدالله یحیی وزیر جعفر کذاب را گفت که ای [مرد] تو نمیدانی که این مرتبه شریفه و درجه منیفه عطیه ایست از جانب خدای عزوجل اگر تو اهل و سزاوار این مرتبه باشی از معاونت سلطان و یاری دادن او ترا در یافتن این مرتبه باید که مستغنی و بی نیاز باشی پس عبیدالله جعفر کذاب را بس حقیر یافت و فرمود که او را بصحیب او بار ندهند و از آن منع کنند.

عقب او

الخلف القایم صاحب الزمان **محمد مهدی** علیه السلام.

ذکر ولادت قایم آل محمد علیه السلام و وقت غیبت او

و اخبار داله بر وجود شریف او،

محمد مهدی علیه السلام روز آدینه هشت روز از ماه شعبان گذشته و بروایتی شب آدینه یکنیمه از ماه شعبان بر آمده سنه خمس و خمسین و مائین^۱ از مادر در وجود آمده است و بروایتی سنه سبع و خمسین و مائین^۲ و در شجره سنه ثمان و خمسین و مائین^۳ و نام شریف او نام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است و کنیت او ایضاً کنیت او **محمد** و کنیت ابوالقاسم و در حال غیبت امام علیه السلام نهی است فرزند بنام و کنیت او نهادن و مادر **محمد مهدی** کنیزك بوده است **فرگوس** نام و بروایتی صیقل

نام و محمد بن علی ماجیلویه^۱ روایت میکنند با سائید صحیحجه از **محمد بن عثمان** عمری که او گفت ابی محمد الحسن بن علی روزی از روزها پسر خود را محمد مهدی بر ما عرض کرد و او را بما نمود و ما در منزل او سرای کردیم و ما چهل نفر بودیم ابی محمد حسن عسکری ما را گفت که این فرزند پس از من امام و پیشوای شماست و خایفه است از قبل من بر شما او را فرمان برید و پس از من پراکنده شوید و برای متفرقه مروید که درین هالک شوید بحقیقت که بعد از امروز دیگر شما محمد مهدی را نخواهید دیدن **محمد عثمان** گفت چون ما از حضرت امام محمد حسن عسکری بیرون آمدیم بسی نگذشت الا که امام از دار دنیا بدار بقا رحلت کرد و ازین جهان نهان شد و در آنجهان عیان گشت و ابوالفضل الحسین بن الحسن العمید میگوید که روزی بحضرت امام حسن عسکری در آمدم پسر من رای تا او را تهنیت کنم بولادت پسر او امام محمد مهدی علیه السلام و غرض ازین روایت اخبار و دلایل است بوجود قائم آل محمد علیه السلام و همچنین روایت است که **عبدالله بن عباس** علوی استقبال کرد حسین بن حسن افسس را و پیش او باز رفت و ازو پرسید از سبب توجه کردن او بستر من رای و مقصد و مقصود او حسین بن حسن را بجواب گفت که بسبب تهنیت ابی محمد حسن عسکری بولادت پسر او امام محمد مهدی علیه السلام و امام محمد مهدی سنه ستین و مائین^۲ غیبت نموده است الی یومنا هذا یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید .

فصل دوم

از باب سوم در ذکر طالبیه که بقم آمد و وطن ساختند و ذکر اسباب و بعضی از اخبار ایشان پس از تقدیم فضیلتهای ایشان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست .

ذکر آنچه در فضایل طالبیه روایات ثقات یاد کرده اند ،

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم روایت کند **محمد بن عیسی** یقطینی از **عبدالله بن ابراهیم عقان قرشی** و او از عم خود **عبدالعزیز بن علی** و او از **سعید**